

دبیر خانه امور معرفتی

طرح نظام جامع اندیشه اسلامی

درس: نظام فکری آیت الله شهید مطهری (ره)

ارائه دهنده: استاد میثم قاسمی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين ثم السلام و الصلاة على سيدنا و نبينا مولانا ابى القاسم المصطفى محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين المكرمين لاسيما بقيه الله فى الارضين ارواحنا و ارواح العالمين له الفداء رب اشرح لى صدرى و يسر لى امرى و احلل عقده من لسانى يفقهوا قولى.

خیلی خرسندم که امشب در محضر شما عزیزان، دوستداران و جویندگان معارف ناب حکمی و اسلامی و اندیشه متعالی توحیدی هستند. انشاءالله که در این دقایقی که در محضر شما عزیزان انجام وظیفه می‌کنیم، بتوانیم لحاظ پرثمر و مفید فائده‌ای را سپری کنیم و انشاءالله بر باور و اعتقاد و یقین ما به راهی که انتخاب کرده‌ایم و در مسیری که قرار گرفته‌ایم، افزوده بشود. امشب این توفیق را دارم که در محضر شما عزیزان از نظام فکری استاد شهید آیت الله مطهری، دقایقی را به گفتگو پردازم. خب شب‌های گذشته حتما اساتید بزرگواری که نظام فکری بزرگان اندیشه و حکمت و معرفت را محضرتان بیان کردند، در باب اصل نظام فکری و این‌که مراد از نظام فکری چیست، حتما نکاتی را بیان فرموده‌اند. امشب من قصد ندارم این مسأله را خیلی باز کنم لکن در حد اشاره برای بعضی از عزیزانی که شاید این جلسه، بار اولی باشد که با این واژه مواجه می‌شوند، نکاتی را تقدیم محضرتان خواهیم کرد خیلی کوتاه.

وقتی صحبت از نظام فکری می‌کنیم و می‌گوییم یک اندیشمند، دارای نظام فکری است در واقع آن نکات و محورها و چه بسا محور بنیادین و اصلی و زیربنائی‌ای که اندیشه بر اساس او پی‌ریزی شده را در نظر می‌گیریم. شما اگر ساختمانی را در نظر بگیرید، یک سری نازک‌کاری‌هایی دارد، یک سری تزئیناتی دارد، یک سری تجملات دارد؛

پنجره، درب و اجزای مختلفی، یک ساختمان را تشکیل می‌دهند لکن نظام این ساختمان، پایه این ساختمان، همان زیرساخت و زیربنا و فونداسیون و همان چارچوب اصلی است، ستون‌هایی است که بنای ساختمان را تشکیل داده‌اند. نظام فکری شهید آیت الله مطهری هم اگر از آن نام می‌بریم، یعنی آن اندیشه‌های زیربنایی، آن زیرساخت‌ها و آن بنیان‌هایی که آن اندیشمند، حالا در موضوع بحث ما مرحوم شهید مطهری (رحمة الله علیه) ساختمان فکری‌اش را و بنیان اندیشه‌اش را بر او پایه‌گذاری کرده. ما در مقابل نظام فکری، با واژه‌ای با عنوان «منظومه فکری» هم مواجه هستیم. منظومه فکری در واقع، آن عناصر زنجیره‌وار آن حلقه‌ها به هم پیوسته دیدگاه‌های یک اندیشمند است که در واقع، آن دیدگاه‌ها به هم پیوسته و با هم در ارتباط است. نظام فکری، آن حلقه وصل، آن نخ تسبیحی است که مجموعه این عناصر را با هم دیگر بینشان ارتباط برقرار می‌کند و در واقع اگر بخواهیم یک تعبیر دیگری هم داشته باشیم، اگر بتوانیم نظام فکری یک اندیشمند را درست و دقیق تحلیل کنیم تا حدودی آن فوت کوزه‌گری یا آن معیار اساسی‌ای که آن بزرگوار در هر موضوعی به کار می‌بست و از آن استفاده می‌کرد، ما هم می‌توانیم به آن دست پیدا کنیم و این خیلی مزیت برجسته‌ای است که ما در مواجهه به مجموعه دیدگاه‌ها و نظریات اندیشمندانمان سردرگم نباشیم. خیلی‌ها مطهری‌خوان هستند ولی مطهری را درست نمی‌فهمند یا از او برداشت‌های ناروا می‌کنند یا خیلی از انتقاداتی که به اندیشه شهید مطهری یا استاد بزرگوارشان علامه طباطبایی مطرح می‌شود، انتقادهایی برخاسته از این است که اصلاً نظام فکری را درست درک نکرده‌اند و اصلاً نگاه منظومه‌ای یعنی نگاه به هم پیوسته و هم‌بسته به مجموعه دیدگاه‌های این اندیشمند وجود نداشته و در واقع، جزیره‌ای مطالعه کرده‌اند. این نگاه جزیره‌ای خیلی آسیب دارد و انسان را دچار سردرگمی می‌کند. باعث می‌شود نتواند آن اندیشه را در موقعیت‌های دیگر به کار ببندد، نتواند آن اندیشه را پویا امتداد بدهد تا زمان فعلی و در زندگی خودش تبدیل به یک فرمول کند. این‌که ما بتوانیم از دیدگاه‌های اندیشمندان برای زندگی فردی و خودمان و اجتماعی خودمان یک فرمولی کشف کنیم و آن چوب‌طلایی و آن کلید اصلی زندگی خودمان را و ابهامات زندگی خودمان را بتوانیم با اندیشه بزرگان و اندیشمندان، گره‌گشایی کنیم بر می‌گردد به این‌که نظام فکری را درست تحلیل کرده باشیم و آن گزاره‌های بنیادین آن اندیشه را بتوانیم از دل مباحث مختلف و دریای معارفی که این بزرگان به میراث گذاشته‌اند، درست بتوانیم استخراج و استنباط کنیم. بنابراین ما الآن امشب در محضرتان هستیم برای این‌که نظام فکری استاد شهید آیت الله مطهری را در حد وسع خودمان و مجالی که هست، وارد بشویم و نکاتی را تقدیم محضر شما بزرگواران کنیم که از وقتتان گذشته‌اید و

آمده‌اید در این فضای نورانی و به هر حال، حتما همه ما یک گم‌شده‌هایی داریم در زندگی که باید آنها را به دست بیاوریم.

استاد شهید مرتضی مطهری در واقع، یک سیر زندگانی داشت، در این جهان، مثل ما زیست کرد و به شهادت و فوز اعظم رسید. لکن به نظر می‌آید ما بیش از این که محتاج باشیم حلقه‌های زیست مادی این استاد بزرگوار را مطالعه کنیم، باید اندیشه استاد و سرگذشت اندیشه استاد را یک ملاحظه‌ای نسبت به آن داشته باشیم. این که افراد، اندیشه‌شان شکل می‌گیرد و به موفقیت می‌رسند یا در ناحیه‌ای تبدیل به نخبه و بزرگ آن عرصه می‌شوند، بیش از این که خیلی به زیست مادی‌شان ارتباط داشته باشد، به این ارتباط پیدا می‌کند که این اندیشه از کجا شکل گرفت، این جرقه‌ها از کجا زده شد و چه عواملی اندیشه این بزرگوار و دیگر اندیشمندان را شکل داد. به نظر من مطالعه سرگذشت اندیشه اساتید، بخشی از زندگی‌نامه علمی یا تحلیل زندگانی اساتید و اندیشمندان آسمان معرفت، منتها با رویکرد رونشناسی و پیشینه‌شناسی فضای ذهنی آن اندیشمند، یکی از نکات بسیار مهمی است که باید در مسأله تحلیل نظام اندیشه اساتید و اندیشمندان حتما به آن توجه کرد.

خب این بزرگوار تاریخ ولادتشان سیزدهم بهمن ۱۲۹۸ است. پدر بزرگوارشان هم از روحانیون محترم و مورد احترام مردم در فریمان بود. از سیزده‌سالگی وارد حوزه مشهد شدند و در سال ۱۳۱۶ شمسی حدود پانزده سال هم در قم، محضر اساتید بزرگوار را درک کردند منتها نکته خیلی وجود دارد این است که این اندیشه‌ها از کجا شکل گرفت و چطور شد که استاد بزرگوار، شهید مطهری وارد این عرصه شد؟ اگر فضای فعلی را در نظر بگیرید، فضا خیلی آماده است برای این که طلبه‌ای وارد مباحث اندیشه‌ای بشود، وارد مباحث فکری بشود، دغدغه واقعیت را داشته باشد دغدغه کشف حقیقت را داشته باشد. الآن در زمان فعلی ما کاملاً محسوس و ملموس و مقدور است ولی استاد بزرگوار، شهید مطهری وقتی یا به این عرصه گذاشت که این گونه ورودها به عرصه اندیشه دینی، ورود مطلوبی نبود، کسی ایشان را تشویق نمی‌کرد، کسی ایشان را ترغیب نمی‌کرد. اصلاً فضا آماده این مباحث با این گستردگی به یک معنا نبود. بخشی از حرکتی که ایشان انجام داد و فضای ذهنی‌ای که برای خودشان ترتیب دادند معلول یک توانائی درونی و یک هوش قدرتمند فلسفی بود که این بزرگوار تصدیق می‌کند. من به همه عزیزان توصیه می‌کنم اگر می‌خواهند اندیشه شهید مطهری را و حاصل تلاش‌های علمی آن بزرگوار را کاملاً با آن ارتباط

بگیرند و درک کنند فضای زیستی‌شان را مقدمه کتاب «علل گرایش به مادیگری» از این شهید بزرگوار را حتماً یک تورق داشته باشند مطالعه‌ای بفرمایند. آنجا نکات ارزشمندی را این بزرگوار درباره سرگذشت اندیشه خودشان بیان کرده‌اند. ایشان می‌فرماید از سیزده‌سالگی تقریباً همان سنی بود که ایشان وارد حوزه شدند، این دغدغه در من وجود داشت که حساسیت عجیبی نسبت به موضوعاتی که مربوط به خدا بود در خودم احساس می‌کردم و متناسب با وضعیت سنی خودم در سیزده‌سالگی، اندیشه‌های متعددی به ذهن من هجوم می‌آورد و آن لحظات و آن سال‌ها سال‌هایی بود که واقعاً میل به تنهایی داشتم حتی تحمل نمی‌کردم کسی با من هم‌اتاقی بشود، هم‌حجره‌ای بشود و فضا را کاملاً فراهم کرده بودم برای این‌که در تنهایی خودم به سر ببرم. و این نکته خیلی قابل توجه بود. به هر حال من از اولی که وارد فضای تحصیل شدم حتی وقتی کتاب مقدمات عربی و مباحث ادبیات را می‌خواندم، فقه و اصول و منطق و اینها را یاد می‌گرفتم، کاملاً در این فضا بودم که اینها قرار است مرا به گم‌شده خودم که تحلیل واقع‌بینانه از وجود خداوند تبارک و تعالی است، برسانند. این دغدغه، دغدغه‌ای است که هم‌زمان هم معلول هوش فلسفی ایشان است هم معلول هوش معنوی ایشان است. این گرایش عمیقی که در وجود ایشان بود، بی‌پاسخ گذاشته نشد و دیگر می‌فرماید از همان اوائل طلبگی برای من فیلسوفان و عارفان و متکلمان و کسانی که فعالیت‌های ذهنی و اندیشه‌ای داشتند، همیشه شریف‌تر بودند از کسانی که مکتشف بودند یا مخترع بودند. آنچه که مرا جذب می‌کرد در واقع این جذابیت‌های اندیشه‌ای بود. ایشان این فضا را طرح می‌کند تا می‌آورد می‌گوید من وارد قم شدم. از مشهد، چند سالی که در مشهد بود ایشان. بعد می‌آیند وارد قم می‌شوند. این نکته خیلی قابل توجه است. اینجا بود که آن هوش معنوی، آن گرایش معنوی مرحوم شهید یک جایی بارور شد و اینجا نقطه التقاط یعنی نقطه ملاقات و تماس بین دریافت‌ها معنوی شهید مطهری و نیازها و عطش‌های فکری و اندیشه‌ای آن بزرگوار است. می‌گوید من وقتی وارد قم شدم با این‌که هنوز صلاحیت ورود به مباحث عمیق فلسفی را نداشتم ولی به یک درس اخلاق یک بزرگی بر خوردم که آن بزرگوار درس اخلاق می‌گفت به گونه‌ای که مرا تا دوشنبه و سه‌شنبه هفته بعد، یعنی پنج‌شنبه‌ها که می‌رفته تا سه‌شنبه هفته آینده، خودم را شدیداً تحت تأثیر این بزرگوار می‌یافتند. بعد، ایشان تصریح می‌کند که بخش مهمی از شخصیت فکری و روحی من؛ هم شخصیت فکری و هم شخصیت روحی من در طی ۱۲ سالی که از آن استاد الهی - که منظورشان مرحوم میرزا علی‌آقای شیرازی (اعلی الله مقامه الشریف) است - در همان درس اخلاق‌ها، ببینید در همان درس اخلاق‌ها شخصیت فکری و روحی من شکل گرفت. مرحوم میرزا علی‌آقای شیرازی،

خودشان در واقع از شاگردان مکتب فلسفی و عرفانی اصفهان هستند و خود این بزرگوار هم اساتید بزرگی مثل مرحوم میرزا جهانگیرخان قشقایی و مرحوم آسید محمدباقر درچه‌ای، محضر اینها تلمذ کرده‌اند. مرحوم آخوند کاشی از بزرگان معرفت و عرفان. و این مجموعه عرفان و عمل و اندیشه و حکمت در آن بزرگوار متبلور بود. می‌گوید من دوازده سالی که محضر ایشان بودم به راستی خودم را مدیون او می‌دانم و در آن فضا بنیان اندیشه‌ای من شکل گرفت. این هم نکته خیلی قابل توجهی است که ما باید به دوران نوجوانی و جوانی باید خیلی اهمیت بدهیم عزیزان در این دوران اگر قرار است پایه‌های اندیشه شکل بگیرد، شکل می‌گیرد و در این دوران اگر احساس تعلق به معرفت کردیم، احساس تعلق به معرفت، خودش را بر زندگی ما مسلط می‌کند و باعث می‌شود از انحرافات دوران بزرگسالی دور بشویم خیلی‌ها بودند در دوران طلبگی خودشان، درس هم خوب خواندند کتاب هم خوب نوشتند حتی در تفنن‌های زندگی، این‌قلت و قلت‌ها خیلی مسلط بودند لکن آن احساس تعلق قلبی و روحی به این معرفت و علم در آنها شکل نگرفته بود. نکته ارزشمندی که مرحوم شهید در اینجا تصریح می‌کند این است که می‌گوید من در این دوران جوانی، این تعلق روحی و قلبی به فضای معرفت و اندیشه و فکر در من به واسطه میرزاعلی‌آقای قاضی شکل گرفت و او شخصیت مرا ساخت می‌گویم من همواره مدیون اویم. البته این را هم عرض کنم که مرحوم میرزاعلی‌آقای شیرازی بعدها به اصفهان رفتند و جالب است که هر وقت می‌آمدند قم، می‌رفتند حجره مرحوم مطهری با این‌که ایشان شاگرد ایشان بودند حتی قرار ملاقات‌هایشان را هم در حجره مرحوم شهید مطهری می‌گذاشتند. این تعلق دوطرفه هم خیلی قابل توجه بود.

بعد ایشان می‌فرماید در سال ۲۹ شمسی در محضر استاد علامه کبیر، مرحوم آقای طباطبایی «روحی فداه»، بود که ایشان چند سال بود به قم آمده بود دیگر کم کم وارد فضای فلسفه شدم و ذهنم برای اندیشه‌های فلسفی آماده شد محضر مرحوم علامه طباطبایی رسیدم که آنجا فضای یعنی آنجا احساس کردم باید فلسفه مادی هم تحلیل بشود و کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش رئالیسم» هم محصول آن دوره است که خودشان هم به صراحت در اینجا بیان می‌فرمایند. این تقریباً یک سرگذشتی بود از اندیشه استاد شهید مرتضی مطهری. خب نقطه قابل توجه این است که ایشان در همین علل گرایش به مادیگری، مقدمه این کتاب، همه حاصل اندیشه حکمی و فلسفی خودشان را یکجا جمع بندی کرده‌اند. این هم خیلی قابل توجه است. این را هم عرض می‌کنم و بعد یک مقدار وارد تفصیل بیشتری از اندیشه شهید مطهری و نظام فکری این بزرگوار می‌شود.

همان سال‌هایی که میل و اشتیاق به فلسفه در من شعله می‌کشید، علاقه زائد الوصفی پیدا کردم که هم فلسفه الهی و هم فلسفه مادی را همزمان با همدیگر پیش بروم و بخوانم. یعنی این ذهن آزاداندیش، این روحیه دارای حریت شهید، به او اجازه نمی‌داد بی‌اطلاع از فضاهای فکری رایج زمان خودش باشد. می‌گوید من همزمان هر دو را با همدیگر، هم فلسفه الهی را و هم میراثی که از فلسفه مادی مانده بود، اندیشمندان مادی‌گرا نوشته بودند، اینها را با هم می‌خواندم و تا آخر هم ایشان می‌فرماید تا همین امروز هم از مطالعه این دو فلسفه فارغ نبوده‌ام یعنی این هم نبود که بگوید آقا اینها که دیگر چرت است، ما آن را نمی‌خوانیم. آن را کنار بگذاریم و برویم سراغ فلسفه خودمان. این هم نبود. منتها می‌گوید من همه اندیشه حکمی و فلسفی خودم را می‌توانم در یک جمله خلاصه کنم و تقدیم کنم که واقعاً این شهادت، شهادت خیلی ارزشمندی است یعنی این گواهی که ایشان می‌دهد بر این مسأله و این مقایسه‌ای که میان فلسفه الهی و فلسفه مادی می‌کند خیلی ارزشمند است که ایشان فرمود: همان سال‌هایی که در قم بودم، بر من مسلم و قطعی شد که فلسفه مادی واقعاً فلسفه نیست چون می‌دانید ذات فلسفه را امروز فیلسوفان حتی فیلسوفان غربی، در اندیشه می‌دانند در عدم تعلق فکری در ذهن و خیلی چیزها و جویای حقیقت. می‌گوید من فهمیدم که این فلسفه مادی فلسفه جهت‌گیری است فلسفه پیش‌فرض‌هاست فلسفه نیست. یک نوع دفاع از یک سری پیش‌فرض‌های ثابت نشده است. این تحلیل خیلی عمیقی است یعنی ما در باب فلسفه اسلامی نه تنها در موضع دفاع نیستیم نه تنها در موضع رفع اتهام نیستیم بلکه در موضع هجومیم، در موضع تهاجمیم می‌گوییم شما یک سری پیش‌فرض‌هایی را برای خودتان به عنوان پیش‌فرض در نظر گرفته‌اید که باعث می‌شود اصلاً فلسفه شما فلسفه نباشد. حالا می‌رویم جلوتر انشاءالله نکاتی را تقدیم خواهیم کرد. می‌گوید از آن روز تا به امروز عقیده‌ام این است که فلسفه مادی، فلسفه کسی است که فلسفه نمی‌داند. تعبیر خیلی تعبیر لطیفی است می‌گوید فلسفه مادی فلسفه کسی است که فلسفه نمی‌داند. می‌گوید کسی که از بوی از فلسفه نبرده و طعم فلسفه واقعی نچشیده، فکر می‌کند این فلسفه است و در حقیقت فلسفه اوست او هم دارد فلسفه‌پردازی می‌کند منتها خیلی ناقص و خیلی نارسا و در یک فضای فوق العاده محدود. هم فکر می‌کند دارد فلسفه‌بافی می‌کند منتها فلسفه کسی است که فلسفه نمی‌داند یعنی فلسفه حقیقی نمی‌داند. به هر حال فلسفه مادی ممکن است برای همچنین آدم‌هایی جذابیت ایجاد کند.

بعد، چند نقطه و چند محل افتراق و فرق بین فلسفه مادی و فلسفه الهی ایشان بیان می‌کند. می‌گوید واقعیتش را بخواهید، نقطه اصلی فلسفه مادی در تحلیل حقیقت وجود و تبیین واقعیت است. فلسفه مادی، آن چشم تنگش،

چشم تنگ دنیابینش مانع می‌شود که آزاداندیشی کند. فلسفه مادی، خودش را منحصر در جسم و جسمانیات می‌داند. خودش را محصور در آن چیزی می‌داند که دارای ابعاد زمانی و مکانی است؛ آنچه دست‌خوش تغییر و تحول است؛ آنچه قبال اشاره حسی است و بالأخره آنچه محدود و نسبی است. فلسفه مادی فکر می‌کند، تحلیل می‌کند ولی تحلیلیش ناظر به یک جزئیاتی از صحنه است. متغیرات صحنه را می‌بیند. این قدر نمی‌تواند عمیق فکر کند که از این متغیرات و از این جزئیات و پدیده‌های عادی و محدود به مکان و زمان، به یک پدیده عام زیربنایی برسد «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً» در واقع، فلسفه مادی، آن زبد آن کف روی آب را دارد تحلیل می‌کند و رویش فکر می‌کند اما فلسفه الهی بر خلاف مادی، به واقعیات غیرمادی و نامحسوس و مجرد از زمان و مکان و حرکت، به واقعیات ثابت و جاودانه، ایمان دارد. فلسفه الهی فلسفه قواعد ثابت است که این هم نکته خیلی قابل توجهی است. آنها گرچه واقعاً تلاش می‌کنند که به یک سری قواعد ثابت برسند، ولی چون بنا را بر متغیرات گذاشته‌اند عموماً از یک سری پیش‌فرض‌های فوق‌العاده ناکافی، بیشتر نمی‌توانند جلو بروند. قدرت کشف قواعد ثابت هستی را عموماً فلسفه‌های مادی ندارند. بعد می‌فرماید خروجی‌اش چیست؟ خروجی قضیه این اختلاف این است که مکتب مادی، مکتب انحصار است و مکتب الهی مکتب ضدانحصار. ما یعنی انحصارگرا نیستیم در فلسفه، شما انحصارگرایید، منحصر در مادیات هستید. پس فرق اول، نقطه اختلاف اصلی در تحلیل وجود و واقعیت است. آنها وجود را فوق‌العاده، محدود می‌بینند ولی فلسفه الهی، وجود را موسع و بسیار گسترده‌تر می‌بیند.

فرق دوم این است که فلسفه الهی فلسفه مواجهه با واقعیت و نگاه کلان به هستی است. ایشان می‌فرماید فلسفه ماده فلسفه مواجهه نیست. این هم تعیر خیلی قابل توجهی است. فلسفه مادی، فلسفه گریز از مواجهه با واقعیات کلان هستی است. تعبیر خیلی لطیفی است. می‌فرماید مادی‌گراها در واقع قدرت مواجهه با پدیده‌های هستی را واقعاً ندارند. بعد ایشان می‌گویند من از دوران طلبگی‌ام همیشه این سؤال برایم ایجاد می‌شد که چرا این طور ورود می‌کنند به مباحث؟ مثلاً کتب فلسفی را می‌خواندم فلسفه غرب را چرا اینها ورودشان با یک پرسش‌های بی‌ربط است؟ اصلاً خود این پرسش‌ها از کجا شکل گرفته؟ مثلاً این پرسش که آیا ماده بر شعور، تقدم دارد یا شعور بر ماده؟ یا آیا عالم در حرکت است؟ می‌خواهیم ثابت کنیم که عالم در حرکت است. می‌گویند اینها که اصلاً موضوع اصلی فلسفه این نباید باشد. چرا فلسفه را از یک نقاط پرت، شروع می‌کنند؟ چرا نقطه آغاز و ورود به مباحث اندیشه‌ای‌شان چنین پرسش‌هایی است؟ می‌گویند این برای من مطرح بود و بعده فهمیدم که اینها برای گریز از مواجهه با پرسش اصلی که

اصل حقیقت وجود و مواجهه با ماوراء الطبیعه است، برای این که از او فرار کنند، به سراغ یک سری ورودی‌های خاصی می‌روند که بیشتر متناسب با فضای مادی‌گرایی خودشان باشد. می‌گویند تجربه من این است که فلسفه اینها فلسفه گریز است، فلسفه ثابت و مواجهه نیست. اینها دائماً گریز دارند از حقیقت.

این مسأله، نکته خیلی خوب هم هست. اگر واقعاً یک مقایسه‌ای داشته باشیم کما این که بزرگان ما هم که در کتب فلسفی به ویژه فلسفه‌ای تطبیقی کتاب نوشته‌اند، حالا بخصوص مثلاً بحث فلسفه اخلاق را بنده تأملی داشتم کتاب ارزشمند «فلسفه اخلاق» مرحوم علامه مصباح یزدی، چیزی که می‌شود همه آن فلسفه‌ها را در یک جمله خلاصه کرد این است که فلسفه‌های غربی، هر کدام، دستاوردهایی داشته‌اند، توانسته‌اند تقریباً به کف فلسفه اسلامی، دست پیدا کنند یعنی فلسفه ما فلسفه جامع است در واقع. دستاوردهای فلسفه‌ای و اندیشه‌ای که آنها بالأخره تلاش کرده‌اند و تا حدودی به یک نکاتی رسیده‌اند، ما هم بارها به مراتب بالاترش را در فلسفه اسلامی داریم. من گاهی وقت‌ها تشبیه می‌کنم محضر دوستانی که خدمتشان می‌رسیم می‌گویم این نگاه‌های تجربی و مادی‌گرایانه در غرب مثل این است که یک دامنه بزرگی از یک کوه مرتفع را شما با یک چراغی روشن کنید. قطعاً وقتی چراغ را می‌اندازید روی دامنه کوه، سنگ‌ها و درختانی را می‌بینید و چه بسا حیواناتی می‌بینند منتها این نگاه کجا با این که خورشیدی بدمد و فضای صحرا و دشت و اینها روشن بشود مجموعه، آن مجموعه را ما اعتقادمان این است که باید با این اندیشه‌ها، اندیشه آزاد الهی. این قید الهی، قید نیست در واقع به یک معنا این فلسفه الهی فلسفه‌ای است که از قید تعلقات مادی و محدودیت‌های مادی رهاشده. بنابراین ما احساسمان این است مسأله‌ای مثل اصالت انسانی، کرامت او، وجود بی‌ماهیت، اینها مسائلی است که در فلسفه اگزیستانس مطرح می‌شود که مرحوم شهید هم حالا مباحثی دارند که اگر فرصت شد در ادامه خدمتتان عرض می‌کنم. واقعاً پیش مباحثی که در حکمت متعالیه و مباحث عرفانی ما مطرح است واقعاً جایگاه خاصی ندارد و به مراتب مراحل بسیار بالاتر ارزشمندتر و متعالی‌تر و راقی‌تر از این را ما در اندیشه فلسفی خودمان داریم.

وجه سوم تفاوت بین فلسفه مادی و فلسفه الهی هم نکته بسیار بسیار قابل توجه و لطیفی است که مرحوم استاد شهید مطرح می‌کنند. این در جهان اسلام، خودشان مادیون، مادی‌گراها، ملحدین آنهایی که ماوراء الطبیعه را نفی می‌کردند در جهان اسلام، تاریخ و سرگذشت دارند شما نگاه کنید کتاب‌های ما خیلی پر است از این که این ملحدین

آمدند با وجود مقدس امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) بحث کردند یا آمدند حتی وارد شهرهای مقدس ما هم شدند، بحث می‌کرد، اندیشه‌شان را می‌آوردند. اینها رد پاهای درشتی در کتاب‌های تاریخی ما دارند. خودشان سرگذشت دارند اما اندیشه‌های ما دی تاریخ و سرگذشتی ندارند یعنی همه این گفتگوهایی که شده بود، خود آن اندیشمندان مادی‌گرا، رد پا از آنها پیدا می‌شود ولی اصلاً آن کتاب، میراث، یک اندیشه مدون، ساخت یافته، ساختار پیدا کرده، استدلالی، برهانی، ما در تاریخ از اینها نمی‌توانیم سراغ بگیریم.

فقط نقطه خیلی دلنشینی که ایشان بیان می‌فرماید این است که می‌فرماید: از این رو روش آنان سراسر تبلیغ است نه برهان. خیلی مسأله شیرینی است. می‌گوید ما ریشه‌بایی می‌کنیم می‌بینیم چرا اینها سرگذشت دارد آدم‌هایشان، مادی‌گراها سرگذشت دارند ولی اندیشه مادی الآن یک کتابی یک میراثی که حتی اسم ببرند بگویند این چندین سال، یک قرن یک جایی کتابشان تدریس می‌شده. این سرگذشت را ندارد. می‌گوید علتش این است که آنها نتوانستند بر پایه برهان و استدلال وارد فضای گفتگوهای عینی بشوند و اندیشه آنها سراسر تبلیغ است نه برهان. این تحلیل روش‌شناسانه از اندیشه‌های فلسفی مادی‌گرایانه یک بحث بسیار قابل توجهی است. روش اینها عموماً بر پایه استدلال برهانی است. امروز هم ما از یک جهتی داریم می‌بینیم اندیشه‌های فلسفی که در غرب شکل گرفته کما این‌که جنبه‌های استدلالی دارند لکن بیش از آن‌که در مرحله استدلال متوقف بمانند وارد مرحله تبلیغ یا هنری کردن به ویژه به صورت خاص، اندیشه اگزیستانس جز چند تا کتاب استدلالی‌های دیگر و بعضی شاگردانشان، ما چیز دیگری استدلال مدون از آنها نمی‌بینیم ولی دیگر وارد فضای رمان شده‌اند وارد فضای تبلیغی شده‌اند حتی امروز سینمای غرب که قدرتمندترین عنصر پرواگاندا و تبلیغات غربی است امروز واقعاً با اندیشه‌های فلسفی گره خورده. این از یک جهت نقطه مزیت آنهاست. مقام معظم رهبری هم بارها در مباحث فلسفی و توصیه به اندیشمندان عرصه فلسفه و حکمت این توصیه را داشتند که بروید فلسفه را امتداد دهید توی فضای هنری، امتداد دهید توی فضای ادبیات. این امتداد فلسفه امر بسیار ارزشمندی است. مزیت است واقعاً لکن این را فراموش نکنید که برخی از این مزیت، معلول از یک ضرورت فلسفی بوده که آنها پایگاه خودشان را در مباحث بنیادی و استدلالی، آنچنان محکم نمی‌دیدند. خب نسبی‌گرایی جایی برای توقف در برهان آنچنان باقی نمی‌گذارد. تعدد مشرب‌های فلسفی اجازه گفتگوی برهانی و استدلالی را خیلی نمی‌دهد و اندیشه‌ای که بر برهان استوار نشده باشد در واقع ناچار است از این قالب بیرون بزند ناچار است بیشتر برود سراغ، یک سری مفاهیم هنری با مفاهیم دیگر. پس می‌خواهم بگویم هم

مزیت است هم تحلیل هم داشته باشیم که یک نوع اضطراب تاریخی یا فلسفی هم سبب این برونزدگی و ورد به عرصه‌های هنری شده. ما هم اگر بتوانیم با همان عمق استدلالی و عمق معنایی که داریم بیاییم در این فضاها قطعاً برداشتمان بسیار بسیار ارزشمندتر خواهد شد و این می‌تواند یک الگویی باشد یک ایده‌ای باشد برای کسانی که در فضاهای حکمی کار می‌کنند، واقعاً این را تبدیل کنند به امتداد. مقام رهبری (حفظه الله تعالی) در همین دیداری اخیری که با اعظم خبرگان داشتند، این مسأله را تصریح کردند که شما باید بیایید به‌روزآوری کنید نرم‌افزار نظام اسلامی را نظام فکری و آن زیربنای فکری‌ای که نظام بر اساسش شکل گرفته، شما باید این را به‌روزآوری کنید و از نو الگو بدهید. این همان بحث امتداد حکمت و اندیشه است تا عرصه عینیت و میدان که به جای خودش باید در موردش صحبت بشود.

حالا این یک تقریباً نمای کلی از آن نگاه‌های فلسفی و یک گزارش از محصول اندیشه شهید مطهری در این فضا است که تقدیم شد. حالا از این به بعد می‌خواهیم یک مقدار ریزتر بشویم از افقی که بالا قرار گرفته‌ایم، بیاییم پایین‌تر و برویم در فضای فکری و اندیشه‌ای شهید مطهری ببینیم حالا شهید بزرگوار که می‌گوید فلسفه الهی، فلسفه حقیقت است، فلسفه وجود ثابت و لایتغیر است، فلسفه مواجهه است نه فلسفه گریز، فلسفه استدلال است نه فلسفه تبلیغ، این فلسفه آن نقاط اصلی یا بگوئیم نقطه اصلی یا آن گزاره محوری که این شهید بزرگوار بر اساس او نظام فکری‌اش مسائل فکری‌اش را شکل داده، بر اساس چه دیدگاهی سر و سامان گرفته؟ انشاءالله تقدیم حضورتان خواهیم کرد.

نکته‌ای که تقدیمتان می‌کردیم این بود که آن دیدگاه بنیادین در نظام فکری آیت الله شهید مطهری در واقع چه نکته‌ای است و چه مسأله‌ای است؟ اگر بخواهیم بنی مباحث قبلی و مباحث جدید پیوندی برقرار کنیم با توجه به دغدغه‌هایی که تا الآن تقدیم شد، شهید مطهری واقعاً دغدغه‌های ویژه‌ای در تحلیل مباحث فلسفی و فکری و حکمی داشت، من این جوری برای زمینه‌سازی بیان آن نکته، چند مسأله را به نظرم ترجیح دارد که بیان کنیم. آن دیدگاهی که باید متناسب با اندیشه شهید مطهری باشد با توجه به دغدغه ایشان، به نظر من چندتا ویژگی کلان و اساسی باید داشته باشد که این ویژگی‌های کلان و اساسی، خیلی ارزشمند و راهگشا هستند و به نظر من همین ویژگی‌هاست که باعث شده تعالیم استاد شهید مرتضی مطهری الآن بعد از گذشت چهل و اندی سال از انقلاب، هنوز

زنده و پویا و راهگشاست و واقعاً مثل بقیه اندیشه‌ها گوشه کتابخانه، خاک نمی‌خورد و کسانی که در فضای فکری و اندیشه‌ای، امروز صاحب‌نظر هستند نمی‌توانند فارغ از دیدگاه‌های این استاد بزرگوار، اندیشه‌پردازی کنند. این نکته ویژه که در حقیقت زنده بودن و پویا بودن مباحث اندیشه‌ای شهید را تضمین کرده به نظر من در این چهار موضوع و چهار ویژگی خلاصه می‌شود.

شهید مطهری با توجه به فضای فکری و دغدغه‌ای که داشت، دنبال طرح یک دیدگاهی بود که از یک طرف نغلطد در وادی ایده آلیسم و بیشتر توجه به ماوراء الطبیعه و به یک معنا نادیده گرفتن زندگی عینی و مادی بشر. یکی از گرفتاری‌های ما که دیگران ما را متهم به شعارزدگی می‌کنند، ما هر کسی که می‌یرسد می‌گوید بله در آخرت انشاءالله، فضای غیبی را طرح می‌کنیم. آن به جای خود درست لکن انسان یعنی فردی که دغدغه زندگی بشر را دارد، نمی‌تواند از زندگی مادی و زیست مادی شانه خالی کند. ویژگی‌ای که شهید داشت این بود که واقعاً دغدغه زندگی و زیست مادی انسان هم برایش مهم بود. من این طور تصور می‌کنم که این ویژگی خیلی مهم است که دنبال نقطه تمرکزی بود ایشان که از یک طرف به انکار جایگاه ماده و جسمانیت و لوازم زندگی مادی نینجامد همان چیزی که واقعاً ادعای ما در بحث انقلاب اسلامی و تمدن اسلامی این است. تمدن اسلامی صرفاً بر پایه‌های فرامادی و غیبیت که شکل نمی‌گیرد تمدن اسلامی قرار است اینجا نمود پیدا کند قرار است به رفاه برساند قرار است به آسایش برساند در واقع شهید دنبال یک مسأله‌ای بود که بتواند همزمان رابطه طولی عالم ماده و عالم معنویت را و عالم غیب را تأمین کند. این یکی که بسیار بسیار مهم بود.

نکته دوم: شهید مطهری ویژگی خاصی که داشت این بود که همیشه دنبال یک زبان مشترک بود. همیشه دنبال زبان مشترک بود با عناصر مختلف و فکرهای الحادی و مادی قبل از انقلاب ایشان واقعاً همیشه دنبال یک زبان مشترک بود. این دغدغه و آرزوی عاقبت خیر برای همه بشریت و هدایت، شهید وادار می‌کرد که این زبان مشترک را پیدا کند. خدا حفظ کند استاد بزرگوار، حضرت آیت الله جوادی آملی را ایشان می‌فرماید خیلی شهید مطهری کار بزرگی کرد. ایشان در حسینیه ارشاد، مباحثی که مطرح می‌کرد بعضاً ایشان می‌فرمود با سگ‌هایشان می‌آمدند سگ‌ها را بیرون مسجد می‌بستند و می‌رفتند داخل حسینیه و مباحث شهید را گوش می‌دادند. این که زبان مشترک پیدا کرده بود

با اقشار مختلف. مخاطبینش را فقط یک قشر خاص، قشر معتقد، انتخاب نکرده بود و دوست داشت مباحث را به گونه‌ای بیان کند که همه با آن ارتباط بگیرند و همه بیایند در فضا.

این‌که ظرفیتی برای شکل‌دهی زبان مشترک بین اندیشه مادی و ابتدائی انسان. ارزش مادی و ابتدائی که عرض کردم، به خاطر این است که اندیشه مادی آن مادی‌گرایان ملحدین که شکل‌گرفته و ساخت‌یافته دارند روی خط خودشان مستقیمند و احتمال زیاد نمی‌شود زبان مشترک با آنها پیدا کرد ولی واقعاً عموم مردم کسانی که حتی فریب‌خورده‌اند وارد فضاهای فکری دیگر شده‌اند، باید فکر کرد برای پیدا کردن یک زبان مشترک.

سوم این‌که تفاوت‌های فرهنگی را به رسمیت بشناسد. ما الزاماً در فضاهای انتقال اندیشه سبک زندگی نمی‌توانیم متصلب برخورد کنیم باید تبدیل بشویم یعنی در واقع آن نقطه‌ای را پیدا کنیم که فرهنگ‌های مختلف بتوانند خودشان را با آن انطباق بدهند ما البته تأیید نمی‌کنیم قائل به نسبییت فرهنگی نیستیم که بگوییم همه فرهنگ‌ها درستند نه این را قبول نداریم منتها می‌گوییم شما وقتی می‌خواهید، ناگزیر هستید که از تفاوت‌های فرهنگی نمی‌شود چشم‌پوشی کرد. تفاوت‌های فرهنگی در منطقه الفراع اسلامی. شهید مطهری واقعاً این را توجه داشت که ما فقط برای ایران قرار نیست فکر کنیم فقط برای فرهنگ کشور خودمان. قرار است یک گفتمان جهانی شکل بدهیم و باید تفاوت‌های فرهنگی را اینجا به رسمیت بشناسد.

نکته چهارم که این هم خیلی مهم است و بحث نظام بودن روی همینجا شکل می‌گیرد، ظرفیت نظریه‌پردازی در همه عرصه‌های زندگی بشر از فردی و اخلاقی و تاریخی و اجتماعی و آینده‌پژوهی و اینها را بتواند این نقطه خاص، تأمین کند. یعنی شما یک نقطه عزیمتی باید در حکمت و فلسفه پیدا کنیم که این نقطه عزیمت شما را تا آخرین مراحل نظریه‌پردازی در موضوعات مختلف همراهی کند که همین نقطه را به آن می‌گوییم نقطه ثقل نظام اندیشه شهید که بحث خیلی قابل توجهی است. این چهار تا ویژگی‌ای که تضمین می‌کند اندیشه و حکمت در حصار ذهن باقی نماند بلکه بیاید در عرصه زندگی بشر.

حالا اگر بخواهیم بگوییم این دیدگاه با چه واژه‌ای می‌شود تأمین بشود؟ من تعبیرم این است، که البته ممکن است این تعبیر را یک مقدار بشود بعداً ویرایش کنیم اصلاح کنیم یعنی جای کار دارد ولی این تعبیر ابتدائی را من تصور می‌کنم شهید مطهری با واژه «بازگشت به خویشتن» تعبیر کرده و می‌شود این واژه را برداشت کرد از مجموعه

مباحث شهید مطهری. شهید مطهری می‌فرماید اگر بخواهیم فلسفه را بفهمیم اگر بخواهیم رابطه فلسفه با زندگی را بفهمیم اگر بخواهیم جهان ماده را و سعادت در دنیا و بالاتر از آن، در یک رابطه طولی، سعادت در آخرت را درست تشریح کنیم ما ناگزیر از بازگشت به خویش‌نیم. خویش‌ن حقیقی، خویش‌ن واقعی و «خود عالی». حالا آن را و با همین فضا در مباحث اخلاقی، بحث «خود عالی» و «خود دانی» را مطرح کردند. در مباحث جامعه‌شناسانه آن لایه زیرین جامعه که بر اساس خیر و حقیقت است را مطرح کردند. در دیدگاه آینده‌پژوهانه، در واقع آن عاقبت محتوم و خیر بشریت و مسأله ظهور وجود مقدس حضرت بقیه الله را بر اساس همین پایه فکری بیان کردند. در تحلیل‌های تمدنی‌شان ایشان همین مسأله روشن و خیلی برجسته به چشم می‌آید. خویش‌ن متعالی که شهید در نگاه خودش مطرح می‌کند و ما تصورمان این است که واقعاً نظام فکری ایشان روی این پایه بنا شده، چند ویژگی دارد:

این خویش‌ن عالی، «خود عالی»، خود برتر که وقتی وارد بشویم سعی می‌کنم بیشتر توضیحاتی به محضرتان تقدیم کنم، مبتنی بر خیر است و منطبق بر وجود و هستی است. خیلی مسأله مهمی است. مبتنی بر خیر و منطبق بر وجود و هستی. اینجا اجازه بدهید که یک پرائتز باز کنم که هم یک مقداری ممکن است قابل توجه باشد هم این بحث را روشن می‌کند. امروز در غرب با واژه‌ای مواجه هستیم به نام «ارزش یا Value». ارزش در نظام‌های فرهنگی و اجتماعی غرب در واقع، خیلی فرق می‌کند با خیر. و یکی از آسیب‌هایی که امروز جامعه انقلاب، جامعه متدین شاید متوجه به آن نیست این است که رقیب ما خیلی تمایل دارد بگوید فلانی‌ها ارزشی‌اند اینها ارزشی‌اند. ما می‌گوییم بله ما ارزشی هستیم ما ارزشمداریم ما به ارزش‌ها اعتقاد داریم در حالی که توجه نمی‌کنیم خاستگاه واژه «ارزش». من دیدم شهید مطهری اشاره کرده‌اند در بحث فطرت، آنجا که دارند اگزیستانس‌ها را نقد می‌کنند این را تصریح می‌کنند که آقا اصلاً واژه ارزش یک واژه‌ای است که در غرب تولید شده برای یک سری مفاهیم غیرواقعی ولی مفید. ببینید دیگر اینها ماندند. بگویند همه چیز که مادی است، همه چیز که عینی است، قرار است زمان و مکان و اینها داشته باشد. بعد از آن دیدند یک سری کارهای خوب مثل راستگویی، فداکاری، مهربانی به دیگران، یک سری ارزش‌هایی است یک سری موضوعاتی است که درست است که برای ما پول نمی‌شود درست است که نان نمی‌شود یعنی مادی نیست ولی اگر باشد و مردم رویش تفاهم کنند، زندگی بهتر می‌شود. گفتند اسم اینها را چه بگذاریم؟ بگوییم نیست چون مادی نیست؟ خب زندگی به هم می‌ریزد. بگوییم هست، خب از کجا هست؟ چه کسی درستش کرده؟ چون اینها قوانین عالی خلقت را که قبول نداشتند بگویند منطبق بر قواعد هستی راستگویی خوب است منطبق بر قواعد

هستی فداکاری ارزشمند است و زندگی با فداکاری، انطباق دارد. عالم هستی با کارهای خوب همراهی می‌کند. این نگاه متعالی را که نداشتند. گفتند چه بگوییم؟ گفتند ما می‌گوییم ارزش‌ها مفهوم‌هایی هستند که مابازای خارجی ندارند ولی خوبند. خب می‌گوید چه کسی ارزش‌ها را به وجود می‌آورد؟ گفتند خود انسان به وجود می‌آورد. این‌که انسان ارزش‌ها را می‌آفریند، و بعد، فلسفه اگزیستانس رفت توی این فضا که مثلاً ما جهان را خلق می‌کنیم و ما بر اساس ارزش‌هایی که می‌آفرینیم معنا پیدا می‌کنیم، انسان ماهیت ندارد و و و و مباحث دیگری که مطرح کردند روی پایه همین بود که گفتند ارزش را ما تولید می‌کنیم و واقعی نیست.

مرحوم شهید مطهری می‌فرماید نخیر ارزش، واقعی است. اصلاً ما چیزی به اسم ارزش به عنوان یک واژه اسلامی نداریم. این کلا تولیدشده آن فضا است. آنچه ما داریم «خیر» است و خیر هم یعنی حقانی، حقیقت‌دار، ریشه‌دار در اعمال هستی. اعتقاد ما این است که جهان بر پایه ظلم نمی‌چرخد. عالم دارای یک سیستم یکپارچه، همگرا، منضبط و همراه و هماهنگ است که با ظلم مختل می‌شود. پس معلوم می‌شود این ارزش‌ها ریشه در اصل حقیقت عالم و اصل هستی دارند. پس حالا که این طور است ما در واقع، وقتی می‌گوییم به «خود عالی» و خود متعالی خودت بر گرد، یعنی آن خود حقیقی که در بستر قواعد هستی معنا پیدا می‌کند، بر گرد، این حقیقت است این اعتبار محض نیست، این ارزشی که فقط تفاهم جمعی رویش شکل گرفته باشد، نیست و این نکته خیلی مهمی است. شهید مطهری عموماً در فضای معرفتی خودش این مبحث را تأکید می‌کند که اصل و اساس نظام عالم بر پایه همین خیر و حقیقت در جریان است منتها گاهی وقت بازگشت انسان به این حقائق، ضعیف است، عالم دچار اختلال می‌شود، ما دیگر آلمان با حقائق هستی در یک جوب نمی‌رود. بیماری‌ها به وجود می‌آید کرونا می‌آید لایه ازون سوراخ می‌شود اختلال‌های جسمی به وجود می‌آید بنیه انسان‌ها ضعیف می‌شود و و و. چرا؟ چون ما همراهی نکردیم و از آن «خود عالی‌مان» فاصله گرفتیم از آن متن هستی فاصله گرفتیم. اولین ویژگی این «خود عالی» یا خویشتن متعالی این است که مبتنی بر خیر و منطبق بر متن وجود و هستی است.

دومین ویژگی این است که این «خود عالی» قدرتمند و تعیین‌کننده است. اگر زنده بشود خودش بخش بزرگی از بار هدایت انسان را به دوش می‌گیرد و یک سری گرایش‌های فوق العاده عمیق ایجاد می‌کند منتها دیریاب است یعنی

در پس لایه‌هایی از وجود مادی و «خود دانی» و خود پست انسان قرار گرفته، آن اقتضائات مادی باید کنترل بشود تا انسان به آن برسد.

ویژگی سوم این است که در بستر تجربه و کنشگری و در بستر مبارزه با موانع، شکوفا می‌شود. این هم خیلی بحث ارزشمندی است. مرحوم شهید، متعدد بیان فرموده که حالا در کتاب «آزادی معنوی» که این شکوفایی «خود عالی» فقط با کلاس و آموزش و یاد بگیریم شما مباحث عالی را یاد بگیرید، با یاد گرفتن و اینها شکل نمی‌گیرد بلکه فقط و فقط در بستر تجربه و کنشگری اتفاق می‌افتد. ایشان تقوا را در همین فضا، بحث تقوای ضعف و تقوای قوت را که مطرح می‌کند، در همین فضا است. می‌گویند انسان باید قدرت غلبه بر موانع پیدا کند. این قدرت غلبه بر موانع، باعث می‌شود که واقعاً به آن «خود عالی» و آن روح خویشتن معالی و خویشتن اصیل خودش بازگشت کند و بتواند خودش را درک کند.

بحث بعد هم شکوفایی و غلبه او بر تعیینات مادی و پست انسان، نقطه اوج تعالی و ... می‌گوید نقطه اوج و آن غایت اصلی انسان، کجاست؟ آن لحظه‌ای است که بتواند به آن «خود عالی» بر گردد از روی تعیینات مادی خودش و دست و پاگیری‌ای که فضای مادی برایش به وجود آمده، عبور کند نه این‌که آن را نادیده بگیرد نه این‌که آن را تضعیف کند نه این‌که آن را از بین ببرد، اصلاً مرحوم شهید با این جوز مباحث موافق نیست حتی در مباحث تربیتی از بعضی‌ها که می‌خواهند بچه‌هایشان را از سن خیلی خردسالی مثل یک آیت الله بار بیاورند، انتقاد می‌کند. می‌گوید بچه باید بچگی کند. در این فضا باید اقتضائات سن او حتماً لحاظ بشود منتها باید از این عبور کند. این عبور کردن و غلبه کردن، نقطه اوج تعالی و شکوفایی است که هم در فرد و هم در اجتماع و هم در سرنوشت نهائی بشریت، بسیار بسیار تعیین‌کننده است.

تعبیر «منِ عالی» در مقابل «منِ دانی» نمونه‌ای از این نوع ادبیاتی است که شهید مطهری به کار گرفته. این «منِ عالی» و «منِ دانی»، خب مطلع هستیم از ایرادات و ابهاماتی که بعضی از بزرگان گرفته‌اند و خیلی‌ها پیش هم بجاست منتها من فکر می‌کنم یک چیزی فراتر از یک نظریه استدلالی است، یک نوع شهود در واقع، پشتیبانی می‌کرد مرحوم شهید مطهری را و ما وقتی با تعالیم مکتب نجف روبرو می‌شویم و عرفای بزرگ، می‌بینیم که آنها هم این تجربه عینی و شهودی را دارند که در مرحله‌ای انسان واقعاً به یک دوئیت می‌رسد آن حقیقت خودش ار

مشاهده می‌کند. مرحوم سیدهاشم حداد نقل می‌کند که من، حالا یک واقعه‌ای پیش آمده بود یک سختی‌ای، یک کسی، بدویراهی به ایشان گفته بود و حرف‌های سنگینی زده بود. گفت من خیلی افسرده و ناراحت شدم از خانه زدم بیرون، خودم را کنترل کنم. یک وقت دیدم کسی کنار من است عین خودم است از لحاظ قیافه و شکل، منتها دیدم تمام آن بدویراه‌هایی که گفته بودند، به من می‌خورد اما به آن نمی‌خورد و آن اصلاً غصه‌ای ندارد خیلی هم سرحال و شاداب است. من دیدم که اینها همه به آن مادی خورده و دیگری، ظاهراً متأثر از این فضا نشده. این را می‌خواهم بگویم که یک نوع تجربه شهودی و عرفانی واقعاً احساس می‌کنم با توجه به تلمذ ایشان هم در مکتب مرحوم میرزاعلی‌آقای شیرازی که مکتب اصفهان هم ریشه مکتب نجف است و اینها یک جا به مرحوم بیدآبادی پیوند می‌خورند، و هم در تلمذشان در محضر علامه طباطبایی، مباحث عرفانی این بزرگوار، به نظر می‌آید دور از ذهن نباشد که این ریشه‌های فکری و معرفتی را در این نظریه‌پردازی، از ایشان شاهد باشیم.

ایشان در همین فضا می‌آید مباحث فلسفه اخلاقش را مطرح می‌کند، بحث توسعه خودی، خود جهانی و اینها را مطرح می‌کند. تفکیک دقیقی قائل می‌شوند بین آنچه که خود انسان، خود مادی‌اش در قالب خانوادگی می‌رود در قالب ملی می‌رود. می‌گوید همه این خودی‌ها «خود دانی» است. امروز مثلاً ریشه خیلی از رویکردهای استکباری کشورهای مثل امریکا و انگلستان، به نوعی به خود ملی آنها بر می‌گردد و خود ملی خود مطلوبی نیست. خود ملی است که در ساخت مادی، تعریف شده و باعث استکبار شده. این هم نکته خیلی قابل توجه و ارزشمندی است که در تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی می‌تواند مفید باشد. خود حزبی، خود مالی، خود قومی، خود حتی به این معنا می‌توانند جنبه‌های منفی پیدا کنند. نمی‌خواهم بگویم منفی‌اند ولی بستگی به نوع رویکرد ما و تحلیل و قالبی که داریم آنها را تعریف می‌کنیم ...

بسم الله الرحمن الرحيم. در مورد این موضوع، عرائضی تقدیم می‌کردیم که آن بازگشت به خویشتن و لزوم توجه به «خود عالی» و خویشتن حقیقی در اندیشه شهید مطهری، یا بگویم بنیانی‌ترین یا واقعاً بنیادی‌ترین مبناست از بین مبانی یا نه، خودش هم واقعاً به نظر می‌آید که این ظرفیت را دارد که به عنوان پایه اندیشه مرحوم شهید، رویش تمرکز بشود که فوق العاده کاربردی و فراگیر در اندیشه مرحوم شهید از این عنوان استفاده شده. «خود عالی» و خویشتن حقیقی انسان در دیدگاه مرحوم شهید مطهری دو ویژگی اصلی دارد که این را تقریباً بین عرائض عرض

کردم و توقف چندانی رویش نمی‌کنم. اولاً حقیقی است نه انتزاعی و اعتباری؛ یعنی آن «خود عالی» انسان پیوند با آن جریان حقیقت عالم و آن زیربنای حقانی هستی دارد و در این فضا است که مباحثی مثل فطرت، خیلی جایگاه پیدا می‌کند و نگاه شهید مطهری به فطرت یک نگاه ممتاز است و خیلی برایش سرمایه گذاری می‌کند در مباحث اندیشه‌ای شهید مطهری. و نکته بعد این است که رابطه «خود عالی» و «خود دانی»، رابطه طولی است نه عرضی. این را خوب دقت کنید. امروز تقریباً در اندیشه هگل و مارکس و اینها تحت عنوان من فردی، من کلی، من فرهنگی، من نوعی، من ملی، این من‌های متعدد را آنها مطرح می‌کنند منتها رابطه طولی بین اینها قائل نیستند یعنی همزمان که فرد است، می‌تواند توجه کند به یک هویت دیگری که مثلاً هویت ملی است. ایشان می‌فرماید این فلسفه‌بافی واقعاً انسان را از خودمحوری نجات نمی‌دهد. خودمحوری چنان ریشه دوانده و عمیق و اصیل در وجود انسان هست که نمی‌شود با این چیزها سرش را کلاه گذاشت به قول معروف، و این نوع من‌ها از اساس دچار تناقض در تشخیص و فردیتند. حالا آن بحث فلسفی‌اش را کار نداریم. غرض این‌که «خود عالی» و «خود دانی»، یک رابطه طولی دارد نه یک رابطه عرضی. این رابطه باید درک بشود و ما که قائلیم باید به خویشتن خودمان بازگشت کنیم، به «خود عالی» بازگشت کنیم، یعنی در واقع در کنار تأمین مصلحت جنبه مادی، به بعد فراتر از ماده توجه کنیم و حالا همان بحث سعادت دنیا و آخرت که نمی‌خواهم در این مسأله خیلی توقف داشته باشم.

من عالی در اندیشه شهید مطهری، فقط بنیان‌های فلسفی ندارد. این نکته خیلی قابل توجه و استفاده است که این بزرگوار برای اثبات این مسأله به یک سری ادله وجدانی و روان‌شناسانه استناد کرده که این ادله روان‌شناسانه درست است در ناحیه فردی مطرح شده و در بعد فردی، طرح شده لکن من فکر می‌کنم ظرفیت یک نوع نگاه اصیل اجتماعی هم به ما می‌دهد و نگاه ما را در تحلیل اجتماعی و تحلیل‌های جریان‌های اجتماعی، یک مقداری بازتر می‌کند و در واقع، منجر می‌شود به یک نوع جهان‌بینی مثبت‌نگر توحیدی. جهان‌بینی‌های غیر توحیدی، البته مرحوم شهید، در مباحث جامعه‌شناختی‌شان این را متعدد دارند. جهان‌بینی‌های غیر توحیدی عموماً نگاه همراه با یأس و ناامیدی به سرنوشت بشر و سرنوشت جامعه دارند منتها تنها جهان‌بینی‌ای که بر اساس یک اندیشه استدلالی ریشه‌دار خوش‌بین به جریان اجتماع است، اندیشه توحیدی است و همین اندیشه الهی که این بر می‌گردد به این‌که اصل استدلال این است، بر می‌گردد به این‌که ما انسان را دارای یک نرم‌افزار عملیاتی صرفاً مادی تصور نمی‌کنیم. این را خوب دقت کنید.

مادی‌گرایان تصورشان بر این است که انسان‌ها نرم‌افزاری که در ذهنشان شکل می‌گیرد یک نرم‌افزار مادی است، دائرمدار سود مادی و ضرر مادی حرکت می‌کند. مرحوم شهید مطهری در بحث آزاد معنوی بیشتر بر این قضیه خیلی تأکید کرده‌اند که اگر بتوانیم ثابت کنیم یک مورد هست که همه آدم‌ها یا اکثر آدم‌ها یا حتی یک نفر انسان معمولی، سالم و نرمال بر اساس نرم‌افزار مادی حرکت نمی‌کند شما باید در این تجدید نظر کنید که کلاً همه انگیزه‌های انسان، مادی است چون انسان مادی قاعدتاً فرامادی نمی‌تواند فکر کند، فرامادی نمی‌تواند عمل کند. بعد ایشان برای این ادعا که انسان‌ها همه، یک لایه‌های زیرین دارند همه، یک زیرساخت روانی دارند که اگر به آن توجه و درست تحلیل بشود، ما را به این نتیجه می‌رساند که عموم انسان‌ها فارغ از نشانه‌های معنویت و نشانه‌های اتصال به عالم غیب زندگی کنند و این از یک جهت خیلی امیدبخش است و از یک جهت هم خیلی ما را ترغیب می‌کند به این‌که برنامه‌ریزی کنیم برای احیای آن لایه‌های از فطرت که هنوز بالفعل نشده. ایشان می‌فرماید انسان‌ها به دلایل متعدد، علاوه بر نرم‌افزار مادی - ما نرم‌افزار مادی را انکار نمی‌کنیم. این‌که می‌گوید سود من در این است، من انجام می‌دهم یا عموم انسان‌ها بر اساس سود و زیان مادی حرکت می‌کنند، ما انکار نمی‌کنیم. ما نمی‌گوییم همه انسان‌ها فقط بر اساس نرم‌افزار فرامادی و الهی فکر می‌کنند. این حتماً مد نظر ما نیست - منتها می‌گوییم منحصر و محصور در نرم‌افزار مادی نیستند. بعد، ایشان چند دلیل را بیان می‌فرماید:

یکی این‌که انسان‌ها میل به عزتمندی دارند. این‌که عزت چه مقوله‌ای است و اصلاً چرا انسان‌ها بر اساس عزت، حاضرند از منافع مادی‌شان چشم‌پوشی کنند؟ میل به عزتمندی و این‌که دامن خودشان را از برخی موضوعات، بری می‌دانند ولو این‌که پول زیادی در آن باشد. مثلاً بگویند اگر پای فلان آقا را ببوسی، یک میلیون تومان به تو می‌دهد. خیلی‌ها حاضر به این کار نمی‌شوند و این کار را برای خودشان کسر شأن می‌دانند در صورتی که اگر مادی بود، باید حرکت می‌کرد.

دوم که بحث خیلی مهمی است، دوگانگی وابستگی و میل به رهایی از امیال. می‌گوید این تجربه، تجربه دینی نیست و امروز مثلاً با گسترش فضای مجاز و اعتیاد به اینترنت و بازی‌های رایانه، خیلی بروز پیدا کرده که همزمان میل دارد که بازی را ادامه بدهد، همزمان هم خسته شده. می‌گوید این دو با هم به وجود آمده. مرحوم شهید می‌فرماید این وابستگی‌ای که منجر به خستگی می‌شود و همزمان، هم میل می‌ماند هم پس‌زدگی و احساس تنفر و گریز برای

انسان به وجود می‌آید، می‌گوید این چیز عجیبی است و معلوم می‌شود که دو منشأ برای انسان وجود دارد؛ دو میل برای ما وجود دارد؛ یکی آن میل باطنی و یکی میل باطنی. الآن آن میل باطنی خسته شده، احساس می‌کند دیگر موضوعی شده که نباید درگیرش باشد، یک میل هم می‌گوید تو برو ادامه بده. این است که امروز انسان‌ها خودشان اختیاراتاً به مرکز ترک اعتیاد می‌روند. این دو تا را می‌گوید ساده از کنارش نگذر. ببینی چه بوده قسمت دوم؟ و الا انسان باید در یک سیر تحقق لذت‌هایی مادی، تا آخر پیش برود و این‌که انسان‌ها وقتی فضای مادیت برایشان فراهم شد و تا یک جایی می‌رسند، احساس خستگی و افسردگی و سرگستگی می‌کنند، این را شما باید درست تحلیل کنید. ما می‌گوییم معلوم می‌شود که چون مادی است. حالا نمی‌خواهیم بگوییم همه الهی‌اند، نه، همین قدر که یک روزنه‌هایی برای عبور از مادیت در انسان‌ها همواره وجود دارد. یا توان قضاوت خود، این‌که انسان‌ها خودشان را قضاوت می‌کنند حتی اگر سود برده باشند.

ملامت وجدان بر اساس ارزش‌ها: ما بر اساس این‌که کار بدی انجام دادیم، ممکن است خودمان را ملامت کنیم ولو آن کار، نفع داشته باشد، ولو این‌که آن کار لذت داشته باشد. این ارزش‌ها هم که اینجا عرض کردیم، یک نکته‌ای عرض کنم تا با مباحث قبلی، خلط نشود. ما نمی‌گوییم صرفاً با واژه «ارزش» مخالفیم. آن ظرفیت ادبیاتی خودش سر جایش باشد، منتها می‌گوییم خاستگاه این را توجه داشته باشیم. ارزش‌ها امروز به معنای فضائل اخلاقی در جامعه ما دارد معنا می‌شود. فضائل اخلاق در پارادیم و چارچوب فکری‌ای که دانش اخلاق ما برای ما تهیه کرده. این امر مذمومی نیست. پس واژه مذمومی نیست لکن می‌خواهیم بگوییم در تقابلهای فکری، مواظب باشیم آنها چه بسا این معنا را از این واژه اراده نکنند و چه بسا بگوییم این واژه، این ظرفیت را داشته باشد که مورد سوء استفاده قرار بگیرد. بیشتر، نقطه تمرکز این بود که ما در فضای افرادی که آشنا هستند یا در متن جامعه هستند، تبدیل نکنیم به یک آدم‌های طرفدار موهومات مثلاً آدم‌هایی که در مقابل منافع مادی، جبهه دارند، بگویند این ارزش است، این سود است. سود و ارزش. اینها می‌بینید ارزشی است اینها خیلی سودگرا نیستند. این را من عرض کردم که این واژه این ظرفیت را دارد گرچه امروز استعمال درست هم می‌شود منتها احساس کردم این تفتن و آگاهی به این مسأله، خیلی مهم است.

نکته بعدی، این است که توجه کنید از همین «خود عالی» و «خود دانی»، مرحوم شهید این مسأله را خیلی خوب و زیرکانه تبیین کرده که روزنه خروج انسان از جهان اعتباریات و عالم اعتبار به عالم حقیقت، «خود عالی» است. حالا بحث اعتباریات مرحوم علامه را مرحوم شهید مطهری ایرادات اساسی به ایشان گرفته‌اند و اختلاف مبنایی وجود داشته که جای بحث اینجا نیست، بحث اعتباریات. ولی تردیدی نیست و مرحوم شهید هم قبول می‌کند که بخش بزرگی از امور انسان، امروز دارد با قراردادهای طبی می‌شود. این را توجه کنید که وقتی می‌گوییم اخلاقیات، اعتباری نیست یا مثلاً از شهید مطهری نقل می‌کنیم که اخلاقیات، اعتباری نیست همه‌اش یا مثلاً ایشان ایرادی به مرحوم علامه می‌گیرد در «نقدی بر مارکسیسم» که پس شما نسبی‌گرا شدید، توجه کنید منظور این نیست که ما اصلاً منکر اعتباریات در زندگی انسان هستیم. اعتبارات در زندگی هست، انکار هم نمی‌شود کرد و قرارداد است منتها این‌که بگوییم همه ارزش‌ها اعتباری‌اند، نخیر. بگوییم همه اعتبارات فقط بر ساخته انسان هستند و ربطی به عالم واقع ندارند، خیر. پس هست. این را توجه کنید که نقطه ورود از علام اعتبار و قرارداد به عالم حقیقت را ایشان همین بحث «خود عالی» و «خود دانی»، تصویر کرده‌اند و مبحث آزادی و آزادی انسان را در این چارچوب ارزشمند و عمیق طرح می‌کند. این طراحی که مرحوم شهید از آزادی دارد، طراحی بسیار بسیار قابل توجه و کارآمد و مفید است. می‌گوید شما آزادی را به دست نخواهید آورد مگر این‌که انتخاب‌گری‌تان واقعاً با دایره موضوعات قابل انتخاب، انطباق داشته باشد. یعنی چه؟ می‌گوید من وقتی آزادم که اگر قرار است ده گزینه را در حال حاضر برای انتخاب داشته باشم، هر ده گزینه برای من قابل انتخاب باشد. هر عامل که سبب بشود بخشی از گزینه‌های قابل انتخاب از روبروی من برداشته و حذف بشود در واقع آزادی مرا از من گرفته. چرا؟ چون من الآن نسبت به آن سه گزینه‌ای که می‌توانستم انتخاب کنم، الآن محدودیت دارم پس آزاد نیستیم. بعد می‌گوید این عامل، یا بیرونی است، مثلاً یک کسی می‌آید و شما را در یک زندان می‌گذارد. گاهی هم این عامل، درونی است؛ چشم شما نسبت به سه گزینه‌ای که باید انتخاب می‌کردید، بسته می‌شود و الآن نمی‌بینیم. بعد می‌فرماید بیشتر گرفتاری‌های ما از عوامل درونی است که باعث می‌شود ما نتوانیم تصور صحیحی از گزینه‌های قابل انتخابمان در زندگی داشته باشیم. پس نمی‌توانیم انتخاب‌گرهای خوبی بشویم و انسان چون در بستر تجربه و کنش، رشد می‌کند و تعالی پیدا می‌کند، وقتی دایره انتخاب‌هایش محدود بشود، رشد قابل ملاحظه خودش را هم به دست نمی‌آورد. این آزادی، حقیقی است.

می‌گویی خب اگر من بخواهم آزادی پیدا بکنم چکار باید بکنم؟ می‌گویند «خود عالی‌ات» را بشناس، توان و ظرفیت و نیرو و انرژی‌های اصیل خودت را بشناس. بدان که تو فقط محصور به مادیت و بدن مادی خودت نیستی و گزینه‌های انتخابی بسیار زیادی پیش روی تو هست. این مسأله بسیار مهمی است. پس آزادی حقیقی در فضای «خود عالی» و «خود دانی» سبب می‌شود که تو بتوانی جهان را درست ترسیم کنی و درست تصمیم‌گیری و مقهور فضای برساخته‌شده اجتماع و این فرهنگ‌های تحمیلی نشوی و تو نخبه باشی و در جامعه خودت بتوانی صاحب اراده واقعی باشی. این را می‌گویند آزادی.

بعد می‌گویند شرط اول این آزاد این است که انسان از اسارت تعلقات و وابستگی به خیالات و اوهام نجات پیدا کند. پس آزادی یعنی اراده توسعه پیدا کرده. اراده گسترده، اراده دارای ظرفیت بسیار زیاد. خب این خیلی بحث مهمی است. ایشان فضای فردی را این طوری ترسیم می‌کند، فضای رشد اجتماعی را هم همین طور ترسیم می‌کند و می‌گویند جامعه هم باید این جوری به رشد برسد. جامعه باید قدرت انتخابش، بر اساس آن «خود عالی» و مبانی معرفتی، رشد پیدا کند.

اتفاقی که امروز دارد در فضاهای غربی می‌افتد این است که قدرت انتخاب به ظاهر، متعدد است لکن در واقع بر اساس ایجاد تخیلات و موهومات دارند قدرت انتخاب‌های تخیلی ایجاد می‌کنند. حالا هم ایشان در فضاهای برخی وقت‌ها مثال‌هایی می‌زند از انتخابات آمریکا، هم مباحث حضرت امام در این مسأله، بسیار مهم است که من شما را ارجاع می‌دهم به کلیدواژه «دموکراسی اسلامی» که این را در صحیفه امام جستجو بفرمایید. می‌گویند دموکراسی‌ای که ما می‌گوییم، این است که اراده جمعی مردم در مسیر آن خود حقیقی و واقعی، و بر اساس عقلانیت حقیقی و واقعی رشد پیدا کند. ما نمی‌خواهیم مردم را فریب بدهیم. حضرت آقا بارها فرمودند که دموکراسی‌ای که در سراسر عالم هست، صادقانه نیست و انسان‌ها با همه ظرفیت خودشان آشنا نمی‌شوند. آدم‌ها خودشان رادر یک چارچوب شهوات مادی پست، محصور می‌بینند و اتفاقاً چون اسیر شهوات هستند بر اساس شهوات، تبلیغ می‌شود، بر اساس شهوات، فضا سازی می‌شود، بر اساس رنگ موی همسر کاندیداهای انتخاباتی رأی می‌دهند و این آزادی، این چیزی که ما می‌خواهیم نیست. دموکراسی اسلامی دموکراسی‌ای است که در واقع آن تمام ظرفیت حقیقی و واقعی انسان‌ها نمود و بروز پیدا کند.

من اینجا باز یک پراتز کوچکی باز کنم تا یک مقداری با این مسأله بیشتر آشنا بشویم. آن دموکراسی مد نظر ما علاوه بر جنبه‌های غیبی و جنبه‌های این‌که انسان‌ها به رشد و معنویت برسند که در جای خودش همه اینها خوب و محترم است، یکی از بارزترین و بدیهی‌ترین انتظاراتی که ما باید از این دموکراسی داشته باشیم این است که ظرفیت‌های زندگی مادی آحاد مردم شکوفا بشود. یعنی مردم اگر قرار است در باب اقتصاد وارد بشوند بتوانند شکوفا و با آزادی تمام عمل بکنند فرهنگ باید مردمی بشود اقتصاد باید مردمی بشود. باید بار مدیریت جامعه به دوش مردم باشد. این چیزی است که کمتر گفته شده و اندیشه حضرت آقا پر است. این‌که ما می‌گوییم باید بر توان داخلی تکیه کرد این‌که می‌گوییم کشور ما معدن همه ظرفیت‌هاست در حقیقت به این نگاه توحیدی بر می‌گردد که ما اگر ظرفیت مردم خودمان را در عرصه اقتصاد، آزاد کنیم هیچ نیازی به مذاکره نداریم. این چیزی است که سیاست‌بازها و جریان‌های مختلف در مقابلش ایستاده‌اند و اجازه نمی‌دهند برای مردم، تشریح بشود یعنی ما در واقع، نمود آن آزادی واقعی را در فضای اقتصاد و فرهنگ به این می‌دانیم که کار به مردم سپرده بشود و دیگر از این دست بر داریم که دولت به عنوان یک قدرت متمرکز، کار کند و مردم بگویند باید او به ما خدمت‌رسانی کند و ما باید به راحتی سود به دست بیاوریم. نه، هم فضای اقتصاد باید مردمی بشود هم توزیع ثروت باید مردمی بشود هم ظرفیت‌ها و خلاقیت‌ها و استعدادها را مردم باید در کار کردن، شکوفا بشود هم فضای کسب و کار. اینها کاملاً می‌تواند امتداد پیدا بکند همان نگاه توحیدی، همین نگاه به آزادی، همین نگاه به «خود عالی» بیاید در عرصه اجتماع و تبدیل بشود به اقتصاد مقاومتی، اقتصاد مردم‌بیناد. تبدیل بشود به فرهنگ جهادی. تبدیل بشود به مساوات اجتماعی. این چیزی که حضرت آقا در جلسه اخیر هم بیان فرمود، این بود که هر گاه ما توانستیم مفاهیم اسلامی را از کتاب‌ها به عرصه اجتماع و سطح زندگی مردم بکشانیم، همانجا موفق بودیم. جهاد و دفاع مقدس را همین طور پیش بردیم، عرصه‌های موشکی و تکنولوژی‌های برتر را همین طور پیش بردیم. هر جا گفتیم ما می‌توانیم و ظرفیت‌ها باید آزاد بشود و آدم‌ها باید توانشان به عملیات برسد، ما پیروز شدیم. هر جا که گفتیم نه، ما می‌نشینیم دیگران کار کنند، ما می‌نشینیم دولت حل کند. این نقطه به نظر من، فراموش شده است که الآن در فضای عصر جدید باید مبتنی بر اندیشه امامین انقلاب، شهید مطهری و بزرگان دیگر، این فضا را پیگیری کنیم. آقا باید کار بر گردد به دست مردم و آن خود واقعی مردم، خود متعالی مردم. امروز می‌بینیم در نقطه مقابل این حرکت، حرکت‌هایی هستند که فضای مجازی رها را ترویج می‌کنند، فساد را ترویج می‌کنند. این دقیقاً همان حرکتی است که طبق این اندیشه،

آزادی را مانع می‌شود. طبق این اندیشه، انسان‌ها را تبدیل می‌کند به یک موجودات حیوانی شده، به موجوداتی که اسیر تمایلات پست هستند. منظور از تمایلات پس هم باز این نیست که تعبیرمان را عرفانی کنیم بلکه تمایلاتی که عام است، مثلاً الآن بنده خدا می‌خواهد نان بخورد، ولی اقتصاد مشکل دارد، چرا جوانی را که الآن فصل کار کردن و خلاقیت اوست، محصور در فضای مجاری می‌کنید؟ عرضم این است که این معنا یک معنای خیلی بلند است. این معنا از آزادی می‌تواند الهام‌بخش باشد در فضاهای مدیریتی، جامعه‌شناختی و حتی در تبیین الگوی حکومت و حاکمیت اسلام، و این نقطه‌هایی است که هم حضرت امام بارها تبیین فرموده‌اند، هم منش و سیره مقام معظم رهبری بارها و بارها در سالیان اخیر بر این مسأله، استوار بوده و چیزی است که ما واقعاً به عنوان کسانی که باید پیرو این راه باشیم، کم گذاشته‌ایم در موردش و باید بیشتر با مردم و نخبگان در این زمینه صحبت کنیم. این مسأله بسیار مهم است.

نقطه خاص و ویژه‌ای که این مسأله را بتواند یک شکل و نمایی بدهد، این است که این عنصر انسانی ارزشمند یعنی بازگشت به خویشتن، در اندیشه شهید مطهری تنها و تنها با اندیشه توحیدی اتفاق می‌افتد. ما می‌خواهیم بر گردیم به خودمان. قرار است خودمان را از اسارت‌ها و تعلقات آزاد کنیم. قرار است ظرفیت‌های خودمان را شکوفا کنیم. امام می‌فرماید تا وقتی شما می‌خواهید بند به اندیشه توحید نباشید، تا وقتی که با سلاح توحید به تولی و شکل‌دهی و انضمام انسجام جامعه خودتان نرسید و تا وقتی با سلام توحید از اسارت‌ها و تعلقات درونی خودتان با تقوا آزاد نشوید و تا وقتی که با سلاح توحید، بوق اسارت بندگی طاغوت و ظالمان را از دوش خودتان باز نکنید، شما به آن «خود عالی» در مقام عینیت در مقام تجربه متن زندگی نخواهید رسید. پس توحید تنها حقیقتی است که می‌تواند آزادی انسان را تأمین کند و بعد به خاطر همین می‌فرماید توحید حق انسانیت است نه حق مسلمان، نه حق موحد پس حالا که این را فهمیدید باید به عنوان حق انسانیت، نگاه به توحید کنید توحید اگر نباشد انسان انسانیتش رادرست درک نمی‌کند و بر همین اساس می‌گوید ویژگی‌های تضمین‌کننده آزادی اسلامی در اجتماع، دو عنصر است:

یک: صداقت حاکمان، که این صداقت فقط در بستر بندگی و عبودیت و توحید به وجود می‌آید.

دو: قدرت بسط ید به معنای توان تسخیر قلوب و سازمان‌دهی اراده‌ها.

می‌گوید این دو ویژگی است. حاکم اسلامی، یک صداقت دارد چرا؟ چون بنده خداست. طمعی ندارد. شما اگر این بندگی را لحاظ نکنید امکان ندارد آدم اصلی تمایلات و شهوات در آن قطب قدرت که قرار می‌گیرد درست و به منفعت مردم عمل کند. واقعاً این مسأله در مورد بحث ولایت فقیه، بسیار بسیار قابل توجه است و ما باید در انتخابات‌ها روی این هم تمرکز داشته باشیم. حالا ماها متأسفانه بر اساس روش تبلیغاتی که تقلیدی هم اتفاق افتاده در کشور ما، عموماً مردم به پیروز رقابت و کشتی گرفتن مناظره رها رأی می‌دهند در حالی که واقعاً باید این مسأله روشن بشود که بندگی، شرط اساسی است و تقوا.

نکته بعدی هم قدرت بسط ید حاکم است که می‌گوید قدرت بسط ید حاکم، درست است جنبه‌های سخت دارد جنبه‌های حاکمیتی دارد منتها اصل و بنیان و هسته مرکزی‌اش آن ارتباط قلبی است که برقرار می‌کند با مردم، با کسانی که در دستگاه هستند در تحت پوشش این اندیشه هستند آن ارتباط قلبی است. آن ارتباط قلبی توان و امکان سازمان‌دهی اراده‌ها را به ولی می‌دهد و این چیزی است که هیچ جای دیگر وجود ندارد هیچ جایگزینی هم ندارد. بارها حضرت آیت الله جوادی آملی فرمودند اگر امیرالمؤمنین هم برای یک جامعه باشد که این جامعه تعلق قلبی با او ایجاد نکند و همراهی‌اش نکند، کاری پیش نمی‌رود.

آنچه که قرار است اتفاق بیفتد، محصول اراده‌های جمعی است. محصول همراهی آحاد مردم است. ما چیزی به عنوان دولت-مردم نداریم به این معنا که او قدرت تمرکز یافته باشد بلکه قرار است این مردم همگی با هم حرکت کنند. واقعاً اینها اوائل انقلاب روشن بود. اینها در اندیشه حضرت امام کاملاً واضح است در اندیشه حضرت آقا واضح است منتها وقتی می‌آییم در فضاهای متن، می‌بینیم که غریب است. تعجب می‌کنیم حضرت آقا بر مشارکت حداکثری تأکید کردند؟ می‌گوییم خب لابد ضرورت داشته و اگر نیابند مثلاً، نه اصلاً بحث ضرورت زمانه نیست. این اصل بنیان حرکت انقلابی و اسلامی است که این را واقعاً بیشتر باید در موردش تأمل و گفتگو کرد.

من به صورت خلاصه عرض کردم که رویکرد عرفانی و تأثیرپذیری از مباحث عرفانی در این دیدگاه، مشهود است. نکته دیگری که در بیانات بنده بود در عرائضی که به محضر تان تقدیم کردم، تمرکز بر آزادی معنوی در سطح فردی و اجتماعی و توسعه دایره انتخاب انسان‌ها خیلی مهم است. این اراده جمعی، ظرفیت بسیار بسیار بزرگی است که باید حتماً به آن توجه کنیم. خود روش حکمرانی و توجه به پیوست‌های فرهنگی حکمرانی، چیزی که ما امروز

متأسفانه در فضای تقنینی و اجرائی نسبت به آن کاملاً غفلت داریم یا توجه نمی‌کنند که با هر قانونی دارند یک ذهنیت اخلاقی و فرهنگی در جامعه ایجاد می‌کنند و این چیزی است که ما واقعاً از آن غفلت می‌کنیم بعضاً مشاهده می‌کنیم بعضی از قوانین باعث پرورش افراد قانون‌گریز می‌شود که بسیار بسیار بحث مهمی است.

نکته مهم دیگر هم این است که این نگاه که اندیشه شهید مطهری بر آن استوار شده در واقع می‌گوید شرط در شرطی‌سازی اتفاق نمی‌افتد. قانون خیلی هنر کند، انسان‌ها را شرطی کند و سیطره قانون بر همه ابعاد زندگی، نتیجه‌اش شرطی‌سازی است. آگاهی به وجود نمی‌آورد صرفاً قانون بلکه واقعاً باید سازوکار جدیدی دیده بشود الگوی جدیدی باید اندیشیده بشود که ما سعی کنیم همواره بازخورد بدهیم به سطوح عمومی مردم رفتارهایشان را انتخاب‌هایشان را و تبدیل بشود به یک آگاهی عمومی. و خود این دیدگاه انطباق بسیار بالایی بر مبانی مقام معظم رهبری دارد. روش تحلیل حکمرانی ایشان را می‌توانیم در این فضا ببینیم که ایشان این مقدار با جریان‌های مختلف می‌سازد، اجازه انتخابگری به مردم می‌دهد، نگران دغدغه این است که ممکن است با انتخاب مردم، اصل مسأله انقلاب به مشکل بخورد واقعاً ایشان نگرانی ندارد به خاطر همین دیدگاه‌های فوق العاده خوب، مثبت‌نگر و خوش‌بینانه به فضای اجتماعی و به هر حال ظرفیت ایجاد به‌روزآوری نرم‌افزار حکومت را ایجاد می‌کند اندیشه مرحوم مطهری. من واقعاً دوستان را توصیه می‌کنم که به هیچ وجه نباید خودمان را مستغنی از اندیشه‌های شهید مطهری بدانیم. هر کسی به ویژه طلاب و فضایی حوزه واقعاً رجوع کنند بارها و بارها برای بنده حقیر و دوستان دیگر این تجربه به وجود آمد که ما بحث‌هایی را خیلی تلاش می‌کنیم از فضای دیگر، بعد می‌بینیم شهید مطهری آن فضا را آمده کشف کرده چند تا پله هم جلوتر رفته و میراث بسیار بسیار ارزشمند و گرانقدری است که امروز در اختیار داریم و انشاءالله قدرش را خدا توفیق به ما بدهد که قدرش را بیشتر بدانیم.

سؤال: پژوهش باید مسأله‌محور باشد و روشن‌فکر واقعی کسی است که مسأله جامعه خودش را بشناسد. آیا کمبود در الهیات است یا ضعف در امتداد اجتماعی؟

جواب: قطعاً ما در امتداد دادن، ضعف داریم منتها توجه کنیم امتداد اجتماعی فارغ از مسأله توزیع مبنا نیست. ما باید مبانی را درش این ظرفیت را ایجاد کنیم که به اجتماع برسد نه این‌که مبانی را بگذاریم کنار، بیاییم به صحنه عملیات بگوییم ما داریم حکمت را امتداد می‌دهیم. این نیست. واقعاً خود ظرفیت مبانی باید امتداد پیدا کند. من

مقاله ارزشمند «روح توحید، نفی عبودیت غیرخدا» از مقام معظم رهبری را سفارش می‌کنم. آن نمونه خیلی ارزشمندی است از این‌که مبانی به‌گونه امتدادیافته یا قابلیت امتداد پیدا کردن، طرح شده.

سؤال: برای کتب شهید مطهری شما انتشارات صدرا را بیشتر توصیه می‌کنید یا انتشارات دیگر؟

جواب: هر کدام مزایایی دارند. مباحث بینش مطهر، مزایایش این است که یک نظام تقریباً قابل دفاعی را طرح کرده منتها چه بسا تقطیع‌هایی که آنجا شده یا جاهایی که حذف شده مغل است یعنی باید دو تا را کنار هم بگذارید. مینا آن بینش مطهر ولی حتماً باید با مراجعه باشد مخصوصاً مجموعه‌هایی که در زمان خود شهید جمع شده و کنار هم قرار گرفته آنها را با هم ملاحظه کنید که مطلبی از دست نرود.

بحث ارزش را عرض کردم خدمتان. بحث منظومه‌ای که حضرت آقا فرمودند امسال از منظومه ارزشی اسلام نام بردند. عرض کردم ارزشی معنای مثبت دارد ما استفاده می‌کنیم منتها تفتن نسبت به آن نقاط را هم باید توجه داشته باشید.